جلسه 29 88-87

# مکاسب محرمه / تصویر و تمثیل

بسم الله الرحمن الرحيم

# خشک کردن یا مومیایی کردن حیوانات

مطلب آخري كه در بحث مقام اول يعني ايجاد الصور و التماثيل اشاره اي به آن مي كنيم كه مطلب پانزدهم است، اين است كه موضوعاتي مثل خشك كردن كالبد و جسم حيوانات كه به آنها تاكسي درمي مي گويند يا مومي كردن بدن و امثال اين، آيا ارتباطي با بحث ما دارد يا ندارد؟

در اين زمينه به نظر مي آيد كه بحث چنداني از حيث بحث ما اينجا وجود ندارد و پاسخ به اين سوال اين است كه ظاهرش اين است كه خشك كردن حيوانات و اين كه آنها را با ابزاري خشك مي كنند و بعد هم آن اجزائي كه در معرض فساد است را بيرون مي آورند بعد هم موادي به او مي زنند كه بمانند چه در شكل تاكسي درمي يا موميايي كه قديم مرسوم بوده و الآن هم مرسوم است. اين امر ظاهراً به ايجاد التماثيل ربط ندارد و اين امر قديم هم مرسوم بوده كه اجسادي را موميايي مي كنند و الآن هم در موزه ها است و جسد لنين را موميايي كردند كه در مسكو است يا در پرنده ها به صورت تاكسي درمي در مي آورند و شكل آن را با موادي حفظ مي كنند. اينها از حيث ايجاد تمثال و تمثيل و تصوير مانعي ندارد براي اين كه ظاهر تصوير و تمثيل اين است كه شبه چيز ديگري را درست مي كنند نه اين كه خود او را ماندگار مي كنند كه خود شيء را ماندگار بكنند با يك تصرفاتي اين كار را مي كنند يا خشكش مي كنند يا مواد بهش مي زنند و مواد فاسد شونده را از او بيرون مي آورند ولي در نهايت اين چه كه در موميايي سازي و تاكسي درمي است اين است كه خود امر حفظ مي شود بدون اين كه روح داشته باشد در حالي كه روح حيواني يا انساني از او جدا شده يا روح نباتي از او جدا شده برگهاي گلي كه موادي به او مي زنند مدتهاي زيادي باقي مي ماند مثلا گياهاني كه خشكش مي كنند مدتها باقي مي مانند .

# اطلاق صور بر حیوانات خشک شده

دو سوال وجود دارد در اينها كه يك سوالش با بحث ما مربوط است . سوال اولي كه ما اول مطرح كرديم از حيث تمثيل و تصوير و .. اشكالي دارد يا ندارد؟ يك سوال اين است كه از حيث بحث هاي ديگر اينها اشكال دارد يا ندارد؟ آن سوال اصلي كه اينجا مطرح شد اين است كه آيا تمثيل و تصوير شامل اين موارد مي شود يا نمي شود ؟

ظاهر اين است كه شامل نمي شود براي اين كه تصوير و تمثيل ، صورت غير واقعي شيء است يا مجسمه غير واقعي خود آن ايجاد مي شود ولي به نوعي محاكات نسبت به واقعي دارد يعني شبهي براي شيء است بدون اين كه خود اجزاء و جزئيات و عناصري از خود ممثل و مصور در اين تصوير و يا مثال باشد .

## عدم شمول ادله بر مومیایی

ظاهر تمثيل و تصوير اين است كه با موادي غير از مواد آن شيء اصلي، چهره اي، مثالي، صورتي از آن شيء اصلي اينجا ساخته مي شود كه در واقع ممثل و مجسم و مصوّر واقعيت ديگري است و اين كه اينجاست كه حالت نقاشي و مجسمه است يك چيز ديگري است منتهي بينشان مشابهتي است ،‌كه به خاطر مشابهت ، يحكي عن الممثل ولي در جايي كه خود آن پوست را ، مواد شيميايي زدند كه همان پوست باقي مانده و بدن خود او با موميايي شدن و تزريق مواد حفظ شده ، اين خود اوست فقط ازاله روح شده، زيرا بعد از ازاله روح ، آمده جسد را حفظ كرده، اين حفظ جسد با طرق علمي وشيميايي اين ربطي با تمثيل و تصوير و ساخت مجسمه و ساخت و پيكر چيزي ندارد و خيلي با هم فرق دارد. البته بعد از اين كه اين كالبد خشك شد ، با اين پوستها ماند ، و تصرفاتي كه شد ، مشابهتي بين اين و آن شيء وقتي كه روح داشت ،‌ است. آن زمان ذي روحي را مي شود ولي دليل شامل آن را نمي شود.

## مومیایی شامل اجزاء زائد

 ولي يك تبصره اي به اين جواب بايد زده شود و آن اين است كه اين تا مادامي است كه اصل اين حيواني كه شيميايي شده ، يا جسدي كه شيميايي شده و يا كاملاً اجزاء رئيسيه و عمده آن هماني است كه يك وقتي در او روح بود ،‌ تا اينجا اگر هماني بود كه عمدتاً همان است كه زماني روح داشت حالا خشك شده و نگهداري شد ، اما يك صورت ديگري دارد كه در آن صورت جاي اين است كه ممكن است بحث ما شامل آن مي شود و آن اين است كه بعضي از اجزاء او حفظ شده ولي چيزهاي ديگري هم بر او افزوده شده، مثلا چشمش ، شاخش، توي صورتش چيزهايي اضافه شده،‌و طوري است كه عين هماني است كه الآن خشك شده و نگهداري مي شود مي گويند بخشي اش همان است ولي با اضافه كردن چيزهاي ديگر اين ماندگار شده است ، گاهي مي شود كه شاخ اين ماندگار است ، يكي یا دو دست و پا را مي ماند و نگه داشتند ولي قسمت هاي ديگري را هم با او تركيب كردند و من حيث المجموع يك مجسمه شده است كه اجزاء اصلي في الجمله در اينجا حفظ شده ولي مواد و اجزاء و عناصر ديگري هم افزوده شده و مجموعه آن مجسمه شده و مجسمه بزي، حيواني يا هر حيوان ديگري شده، اگر اين طور باشد ممكن است بگوييم اين تمثيل و ... بر اينها صادق است حداقل در حدودي مي رسد كه مي گويند اين مجسمه را ساخته منتهي مجسمه او را با استفاده از بعضي از اجزاء او ساخت. اين در بعضي از موارد شايد به اين حدّ ، برسد اما هرجا شك کنیم اصل عدم صدق تمثيل و تجسيم و .. است و اين كه موضوع حكم شامل آن نمي شود ولي يك مواردش بعيد نيست كه بگويند مجسمه او را ، مثال او را ساخت ، نه اين كه خود او را خشكش كرد .

## پوشاند اجسام با پوست حیوانات

پوست كشيدن روي چيزي ، قبل از اين كه .. حكمش اين است كه يك وقتي است كه قبل از اين كه پوست روي آن بكشد ، مجسمه است ، آن خودش حرام است ، با اين پوست كشيدن يك كار تزئيني اضافي انجام مي دهد ، آن معلوم نيست حرمتي داشته باشد ،‌ ولي گاهي با اين پوست كشيدن صدق مجسمه مي كند و در اين صورت خود اين حرام مي شود . يعني چه مصنوعي و چه طبيعي . بنابراين فرع ذكر شده ، جايي كه چيزي را ساخته بعد پوست مصنوعي يا طبيعي را روي آن مي كشد اگر اين با قبل از اين كه پوست روي آن بكشد ، صدق مجسمه مي كرده، نه همان كار حرام بوده و اين حرام نيست ولي اگر با همين كشيدن پوست روي او ، صدق مجسمه يا مثال مي كند ، اين كار حرام است يا مكروه است.

در جایی كه پوست را روي جسمی كشيده، اگر با كشيدن پوست روي آن ماده، ‌مي گويند مجسمه ساخت ، ممكن است بگوييم اشكالي دارد، ‌ولي اگر مجسمه ساخت كه صدق مجسمه كند ، بعد براي اين كه خيلي طبيعي تر شود ، آن وقت مي گوييم ساخت مجسمه اشكال دارد، كشيدن پوست روي آن مانعي ندارد . البته اين را توجه داريد و روشن است كه اين كالبدي كه خشك شد و موميايي شد و نگهداري شد ، اين محاكات از حال حيات دارد ،‌اين الآن عين آن نيست كه وقتي حيات داشت ولي كالبد ، همان كالبد است ، نه اين كه چيز ديگري باشد كه حكايت از كالبد كند . ظاهر تمثيل و تصوير اين است كه كالبدي درست مي كند،‌ يا نقوشي درست مي كند كه غير از كالبد اصلي است و حكايت از آن كالبد مي كند و اينجا نيست الا در جايي كه اجزائي از خود او و اجزاء جديدي را تركيب كند به حيثي كه بتوان گفت چيز تازه اي ساخت ، و حكايت مي كند نه اين كه خود كالبد را حفظ مي كند ، در مواردي ممكن است استثناء داشته باشد .

اين از حيث صدق تمثيل و تصوير بر اين عمليات است ، كه صدق نمي كند الا در موارد خاصه اي كه مواد اصلي را با مواد جديد تركيب كند.

## خشک کردن حیوانات

اين از حيث بحث ماست، ‌اما از اين بحث موميايي كردن يا با روش هاي شيميايي ، حفظ كردن اين از جهات ديگر به لحاظ فقهي ممكن است اشكال داشته باشد ، اين بحث دارد و جهات ديگري چه در انسان و چه در حيوان محل بحث باشد و از آن جهات قابل سوال و فرع باشد . مثلا گاهي حيواني را زنده خشكش مي كنند و وصل به برق مي كنند و خشكش مي كنند و بعد احشاء و امعايش را بيرون مي كشند ، آيا اين طور كشتن حيواني، آيا جايز است يا نيست؟ كراهت قطعاً دارد و جوازش هم محل بحث است. زجر دادن به حيوانات و كشتنشان به شكل غيرمتعارف بحثي است كه در جاي ديگر بايد بحث شود كه جايز است يا نيست؟ ادله اي وجود دارد كه كراهتش را اثبات مي كند اما اين كه حرام باشد ، نمي دانم بايد بحث شود .

 اين يك بحثي است كه خودش جاي بحث دارد يا در اين كه اجساد را در انسان موميايي كنند و خود او را حفظ كنند و در قبر نگذارند و دفن نشود ، همين طوري نگهش دارند ، اين جهات ديگر بحث است و بايد روشن شود آن چه كه عرض كرديم طرح موضوع فقط از اين زاويه است كه آيا تمثيل و تصوير بر اينها صادق است يا نيست؟ از اين حيث گفتيم صادق نيست الا در موارد خاص.

و اما اين كه همه انواع تاكسي درمي يا خشك كردن يا شيميايي كردن كالبدها يا با موميايي كردن آنها را حفظ كردن در غير قبر آنها از جهات ديگر ، از حيث هاي ديگر ، مسأله اي است كه اينجا موضع پرداختن به اينها نيست.

اقتناع اينجا ، اقتناع مجسمات است،‌ ولي اين كه جسد را بيايد در غير قبر نگهدارد ، اقتناع اينجا نه، ولي بايد در دفن و كفن ميت آنجا بحث شود يعني اين سوال مربوط به دفن و كفن ميت است ، اين كه دارد « دفنوا موتاكم » ، كه بايد دفن كرد ، كه نوع تعامل با جسد در اسلام متفاوت با آن چه كه مثلا در هندو و بودا است آنجا مي سوزانند ، اينجا دفنوا دارد‌ آيا اين دفن شامل ..

اجمالاً اين طور است كه نفس موميايي كردن، اگر توهين به مؤمن و جسد نباشد اشكال ندارد ، منتهي اين كه او را در قبر نگذارند و در جايي كه صدق قبر نمي كند حفظ كنند ممكن است بگويند اشكال دارد ، منتهي اگر در جايي نگهدارند كه صدق قبر هم كند ، آن يك بحث ديگري است.

آن چه كه با بحث ما مرتبط است ، اين است كه اين نوع عمليات تاكسي دِرمي و موميايي كردن ، مجسمه سازي نيست ، تمثيل نيست ، صنعت التصاوير و التماثيل نيست الّا در موارد خاصي كه توضيح داده شد .

اين بحث مقام اول بود با پانزده فرعي كه در ذيل آن مطرح شد و ما در بحث مجسمه گفتيم كه دو سه بحث داريم . مقام اول در صنع و ساخت تماثيل و مجسمات و ايجاد صور بود ، كه اين ابعاد و حدود آن مشخص شد و فروع آن در پانزده فرع تبيين شد .

# حفظ صور

وارد مقام دوم مي شويم ، مقام دوم بحث ، اقتناع الصور و التماثيل و حفظها است. سوال در مقام دوم اين است كه نگهداري اين تصاوير و تماثيل و حفظ و اقتناع اين تصاوير و تماثيل حكمش چيست؟

##  فتاواي قدماء و متأخرین

همانطور كه ملاحظه مي كنيد در كتب و خود مكاسب ، ظاهر اين است كه فتاواي قدماء به مشهور قدماء نسبت داده شده كه اقتناع و حفظ مجسمات و تصاوير در همان محدوده اي كه كسي قائل به حرمت در ساخت مي شود ، حفظ و اقتناعش هم حرام است. ‌اين ظاهر مشهور قدما است كه به آنها نسبت داده شده است.

 اما در دوره هاي متأخر اقوالي پيدا شده كه نه ، اين اقتناع اشكال ندارد حتي اگر بگوييم ساخت اشكال دارد كه از زمان مرحوم صاحب جواهر و خود مرحوم شيخ كه به نحوي تمايلي به عدم حرمت دارند، و بعد هم در بين معاصرين و بزرگاني كه آرائشان را نقل مي كنيم غالباً هم به اين سمت رفتند كه حفظ و اقتناعش هم اشكال ندارد و خود آقاي خوئي و حضرت امام و .. . اين دو قولي است كه مشهور بين قدماء ، حرمت است همان طور كه مشهور بين متأخرين و معاصرين عدم حرمت است.

البته ملاحظه مي كنيد كه مرحوم محقق اردبيلي ، خلاف اين را به مشهور قدماء نسبت داده است و مي فرمايد در بين قدماء كسي را كه قائل به حرمت باشد نمي شناسيم الّا يكي از بزرگان كه معمولاً به اين اشكال كردند كه اين مطابق با واقع نيست و كسي كه مراجعه به اقوال قدماء كند غالباً مي بيند كه ميلشان به سمت حرمت است. مثل مرحوم مفيد در مقنعه و مرحوم صدوق ، مرحوم شيخ،‌ اينها غالباً ظاهر كلماتشان حرمت است. فلذا اين كه از يكي از كلمات مرحوم محقق اردبيلي استفاده مي شود كه اين در بين قدماء حرمت شهرت نداشته است. ‌اين ظاهرا درست نباشد ، مشهور بين قدماء حرمت بوده، گرچه بين معاصرين و متأخرين عدم حرمت است.

## ادله تحریم حفظ صور

عمده در بحث اين است كه ببينيم ادله حرمت از چه قراري است و چه ادله اي براي حرمت اقامه شده است. اولين دليلي كه براي حرمت اقتناع و حفظ صور ذكر شده است، يك استدلال تقریباً فلسفي است كه مبتني بر اين قاعده فلسفي است كه من ابتدا اين كبري و قاعده فلسفي را توضيح مي دهم و بعد تطبيق بر مورد و صغري مي دهيم .

#  دلیل اول « وحدت ایجاد و وجود »

كبرايي كه در اينجا مورد استدلال قرار گرفته يك قاعده عقلي است. اين است كه ايجاد و وجود متحدان اند ، ايجاد و وجود امر واحدي است كه با دو اعتبار اينها را از هم جدا مي كنيم .

## تعریف « ایجاد » و « وجود »

 شما كه الآن در ذهنتان ساعت مدرسه فيضيه را تصوير مي كنيد ، اين صورت را ايجاد مي كنيد ، ايجاد اين صورت با وجود او در عالم ذهن يكي است و يك واقعيت است و زمانش هم يكي است ، اين طور نيست كه اول نفس ابداع و خلق کند و بعد اين ابداع و خلق يك چيز و مخلوقش چيز ديگري باشد و خلق همان و پيدايش مخلوق هم همان، توجه و اراده نفس به ايجاد آن صورت ساعت مدرسه فيضيه همان، و وجودش هم همان، اين ايجاد و وجود در اينجا متحدانند. يعني در واقع فيضي است كه صادر مي شود و اين فيض از حيث انتسابش به فاعل را ايجاد مي گويند. ولي مِن حيث نفسه با قطع نظر از انتسابش به فاعل،‌ وجود مي گويند.

## الف. علت و معلول حقیقی

 در ايجادهاي واقعي و در عليت واقعي ، روشن است كه اين طور است و اين طور گفته شده كه در جايي كه موجودي معلول موجود ديگري است ايجاد اين معلول با وجود معلول يكي است و چنین نيست كه ايجاد يك عملي باشد و بعد وجود ، يك چيز ديگري غير از اين ايجاد باشد. ‌در عليت حقيقي كه خيلي واضح است كه اين طور است،‌ مثال نسبتاً نزديكي که به خلق حقيقي مي توان زد، همان ايجاد صور ذهني در ذهن است ، نفس نوعي خلاقيت دارد و موجد اين صور ذهني است. در فاعل هاي حقيقي اين طور است و قاعده روشني است یعنی معلول ، عين فقر و ارتباط است. و چون عين فقر و ارتباط است مادامي كه توجه و افاضه اي باشد اين هم وجود دارد. افاضه نباشد ‌اين نيست.

ذهن ايجاد را از وجود تفكيك مي كند ، و الّا در عالم خارج،‌ ايجاد يعني وجود «كن فيكون» وجود يعني همان ايجاد، يك حقيقت است و در مقام تحليل در حقيقت ما مصدر را از اسم مصدر جدا مي كنيم . در ايجاد حقيقي، مصدر كه فعل باشد ، با اسم مصدر كه نتيجه فعل باشد يك واقعيت است. اين تجلي كه كرد ، پيدا شد ، تجلي نكند ، يعني اين نيست.

اين حالتي كه در صورذهني ما داريم ، نزديكترين به خلق و مثال است كه اين واقعيت را نشان مي دهد ،‌ تا توجه داريم به صورت ساعت مدرسه فيضيه، يعني داريم ايجادش مي كنيم و وجود هم دارد ، اين توجه كه برداشته شود يعني نيست.

## تقدم و تأخر تحلیلی ایجاد و وجود

 وجود و ايجاد ، واحد است. در مقام تحليل است كه اينها از هم جدا مي شود . زمان هيچ فرقي نمي كند ، تأخر در تحليل درست مي كنيد ، رتبي، والّا در حقيقت خارجي يك وجود است ، أوجد فوُجد ، در فلسفه هم داريم كه با فاء اين مي آيد و تقدم و تأخر رتبي تحليلي است والا در مقام خارج اينها كاملا با هم اند . ايجاد كه است ، وجود هم است ، وجود هم كه باشد ، ايجاد است ، اگر ايجاد نباشد يعني وجود ديگر نيست. اگر افاضه نباشد ، ‌وجود نيست.

قاعده فلسفي است كه الايجاد والوجود متحدان زماناً و حقيقتاً يك وجود در عالم نفس الامر است ، بله در مقام تحليل اينها قابل تفكيك است يعني در تصوير و تحليل ذهني كه در مقام تحليل ، رتبه هم پيدا مي كند .

## ایجاد و وجود در صور

تطبيقش كه فقهاء اين را بر مورد تطبيق دادند اين است كه گفته شده كه ساخت مجسمه با وجود او و حفظ و اقتناع آن يكي است و به عبارت ديگر اقتناع و حفظ مجسمه ، همان وجود مجسمه است و وجود مجسمه هم با ايجاد و ساخت آن متحد است. اگر اين دو مقدمه را پذيرفتيد كه حفظ و اقتناع مجسمه يعني همان وجود مجسمه است و بقاء وجود مجسمه است و بقاء و وجود مجسمه برابر همين كبراي كلي ، يعني همان ايجاد و ساخت مجسمه، آن وقت هر حكمي ـ چون اين دو يكي شدند ـ ادامه وجود مجسمه اين همان وجود مجسمه است و وجود مجسمه كه با ايجادش و خلقش يكي است و اينها كه در عالم خارج يكي بودند و هر حكمي اين دارد ، آن هم دارد ، ايجاد و وجود در اينجا واحد است و حكم ايجاد همان حكم وجود است و حكم وجود همان حكم ايجاد است و اينجا ساخت ايجاد است و حفظ و اقتناع وجود است و حكم ايجاد كه ساخت باشد حرام است و يا اگر باشد كراهت است ، كراهت ، و همين حكم تسري به حفظ و اقتناع مي كند كه همان وجود است. اين استدلال اول است كه تمسك به قاعده فلسفي شده و تطبيق داده شده بر ما نحن فيه كه وجود باشد و حفظ و اقتناع باشد .

# پاسخ ها

با دو ـ سه وجه اين پاسخ دارد .

## الف. عدم وحدت ایجاد و وجود در صور

اولين پاسخش اين است كه قاعده وحدت ايجاد و وجود اصلش در عليت حقيقيه است ، نه عليت هاي اعدادي . بحث « صور » بحث عليت اعدادي است. ساخت مجسمه ، فعل او و پيدايش مجسمه و بقاء مجسمه علل اعدادي هستند و با يك دستكاري اينها را ايجاد مي كنند و الّا رابطه ايجاد و وجود حقيقي نيست و لذا نمي شود آن قاعده را به اينجا تسري داد و بايد توجه داد كه آن قاعده اختصاص به علل حقيقي دارد .

### علل حقیقیه

عليت حقيقي جايي است كه شيئي وجود او ، عين فقر و ارتباط است و در ذات وجود او ، نياز به علتي دارد كه آن وجود را افاضه کند كه همان علت حقيقيه هم ، خداوند سبحانه و تعالي است. آنجاست كه ايجاد و وجود متحد است ، و وجود شيء معلول حقيقي كه فقير حقيقي است ، عين ايجاد است ، ايجاد هم همان فيض و افاضه است حدوثاً و بقاءاً. تا ايجاد باشد وجود هم است ، هر وقت ايجاد نبود ، وجود هم نيست، چون آنجا تجدد امثال است ـ به اصطلاح عرفا ـ تجدد فيض است يعني هر لحظه فيض و افاضه باشد تا اين وجود بر پاي خود بايستد ، به عنوان مثال در تقريبش همين نوري است كه اين مهتابي در اينجا منعكسش مي كند ، تا وقتي كه اين نور از مبدأ به اينجا برسد ، اين نور هم اينجا است ، و روشنايي است و هر وقت اين نرسد روشنايي نيست. در عليت حقيقي موجود معلول عين فقر و ربط است و اين عين فقر و ربط در حدوث و بقاء عين آن ايجاد و آن فيض الهي است . مادامي كه فيضي و ايجادي ، افاضه اي است ، اين هم است ، و « إذا إنقطع الفيض و الافاضه » اين موجود تمام خواهد شد ، يعني عدم هذا الموجود .

حدوث و بقائش هم اين طور است . علت محدثه و علت مبقيه هم است. هر لحظه اين وجود به آن ايجاد متصل است. « مادام الايجاد و باقٍ ، الوجود باقٍ » . اين امر در عليت هاي حقيقي است كه ايجاد و وجود متحدان اند « في نفس الامر و في عالم الواقع و انما يتميزان في مقام التحليل و الا في مقام الواقع » اينها يكي هستند و در ايجاد و وجود حقيقي است و عليت حقيقي است كه يكي هستند .

### علل اعدادی

وحدت ایجاد و وجود در علل اعدادي خيلي ثابت شده و منجز و قطعي نيست. علل اعدادي، همين كارهايي است كه انجام مي دهيم و با كار ما يك چيزي پيدا مي شود و در آنجا هيچ استدلالي وجود ندارد كه ايجاد و وجود متحدان اند و زماناً هم با هم هستند ممكن است كه اقدامي را الآن انجام دهيد و نتيجه اين اقدام بعد پيدا شود ، شما اين كار را ايجاد كرديد در مقام امر اعدادي،‌ ولي زده كسي به شخص ديگري، ماشين زده به او، ‌ماشين زدنش يك لحظه است ولي بعد از چند روز او مرده، مي گويند او را كشت ، اين معدّ شيء است و مقدماتش دخالت داشته و زماناً هم از جداست. امروز زده و ده روز بعد مي ميرد يا ماشيني را روشن مي كند و اين ماشين فعاليت مي كند بعد از مدتها ، اين ماشين نتيجه مي دهد كالايي را درست مي كند و از اين قبيل چيزها ، البته ما نمي گوييم هميشه جداست ايجاد و وجود ، نه گاهي هم با هم است ولي ما هيچ قاعده كلي نداريم كه ايجاد و وجود در علل اعدادي يعني ساخت و فعاليتهايي كه ما انجام مي دهيم واحد باشد ، ممكن است اينها از هم جدا شوند .

### وحدت زمانی و ترتبی

اين كه الآن تسبيح اينجاست و من برداشتم ، برداشتن من ، با بالا آمدن اين يكي است. زمان مند است ولي اين دو در يك زمان اتفاق افتاده است . اين كار من ، همراه با بالا آمدن آن است. مي خواهيم بگوييم زمان واحد دارد ولذا در علل اعدادي ممكن است زمان واحدي داشته باشد اما قاعده اي به الزام نيست گاهي است و گاهي نيست. گاهي اقدامي مي كند ولي نتيجه كار او ده ساعت ديگر ظاهر مي شود ، و همه جا اين طور نيست كه معلول آن كار و حاصل فعل او با خود فعل متحد باشد ولي بعضي جاها هم است. آني كه ما در بحث وجود و ايجاد داريم كه عقل مي گويد اصلاً بايد با هم باشد و خلاف اين نمي شود آن در ايجاد و وجود حقيقي است براي اين كه معلول حقيقي اصلاً قوامش به اوست ، اين قوامش به اوست ، تا وقتي كه آن باشد ، اين هم است و اگر نباشد اين هم نيست ، كاملاً متحداند زماناً، و ترتب و تأخري بينشان نيست الا در مقام تحليل و رتبي. ايجاد و وجود يك حقيقت واحده است و ما تعبير به اين مي كنيم كه زمانش واحد است و وجود در اركانش يعني همان فيض و افاضه اوست و هيچ تفكيكي معقول نيست مگر در مقام تحليل ذهني.

### عدم لزوم وحدت ایجاد و وجود

اين كه يك الزامي داشته باشيم كه حتماً ايجاد و وجود واحد است نه، اين ايجاد كرده و عمل او اين است ولي وجود او چيز ديگري نيست ، لازم نيست عمل او با اين وجود يكي باشد و دو حقيقت است و دو كار است و كار او چيزيست و نتيجه كار او چيز ديگري است ، ممكن است كارش را منع کند ولي نتيجه اش را منع نكند .

## ب. وحدت ایجاد و وجود در حدوث

پاسخ دوم اين است كه فرض مي گيريم كه ايجاد و وجود واحدند اما بحث ما در اين قاعده ايجاد و وجود متحدانند ، اگر بگوييم در علل اعدادي مي آيد و در اينجا هم صادق است ، يا در هر جاي ديگر، آن در حدوث است نه در بقاء ، در حدوث اينها متحدند ، اينجا فعل اين مجسمه ساز با حاصل آن كه مجسمه است در ابتداء وجود مجسمه اينها متحد است اما در بقاء كه فعلي نيست . آني كه در بقائ متحد است به فرض اين كه بگوييم قاعده وحدت ايجاد و وجود اينجا هم مصداق دارد ، وحدت ايجاد و وجود در حدوث است اولي كه مي خواهد اين مجسمه ايجاد شود ، پيدايش آن همراه با فعل شخص مجسمه ساز است ، اينها با هم يكي است و آن مي سازد و اين پيدا مي شود اما حالا كه پيدا شد ، باز هم ايجاد و وجود متحدند؟ ايجاد و وجود تمام شد و رفت و يكي نيستند و متحد نيستند . اصلاً كسي كه اين را ساخته بود ، مرد ، ولي اين چيزي كه او ساخته باقي است و اين طور نيست كه ايجاد و وجود در بقاء هم متحد باشد . در بقاء ديگر متحد نيست ، در بقاء اينها از هم جدا مي شود .